

به تاریخ این نظریه که هنری کسینجر ارائه داده توجه شود
لینک آن که در سایت VOA فارسی منتشر شده در زیر آمده

<https://ir.voanews.com/amp/how-to-end-ukraine-crisis/1868162.html>

کسینجر: چطور بحران اوکراین را تمام کنیم؟
۱۹ اسفند ۱۳۹۲!!!!

هنری کسینجر در سال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ وزیر امور خارجه آمریکا بود.
هنری کسینجر، در مقاله ای در واشنگتن پست بحران اوکراین را از منظر بین المللی بررسی کرده و راهکارهایی برای پایان آن ارائه کرده است.

در بحث درباره اوکراین، همه به رویارویی فکر می کنند. اما آیا می دانیم که به کجا می رویم؟ من در طول زندگی ام شاهد چهار جنگ بوده ام که همه با غیرت و حمیت تمام، و با پشتیبانی مردمی آغاز شده ولی هیچ کدام را نمی دانستیم چطور تمام کنیم؛ و از سه تای این جنگ ها به طور یک طرفه بیرون آمدیم. آزمون سیاست نحوه پایان دادن به بحران است، نه نحوه شروع کردن آن.

غالباً مسأله اوکراین را به چشم زور آزمایی می نگرند، و این که اوکراین به بلوک شرق می پیوندد یا غرب. اما اگر اوکراین بخواهد دوام و بقا داشته باشد، نباید به پایگاه یکی علیه دیگری تبدیل شود – بلکه باید به صورت پلی میان دو بلوک عمل کند.

روسیه باید بپذیرد که تلاش برای کشاندن اوکراین به وضعیت اقماری و تغییر دادن مرزهای روسیه، مسکو را بار دیگر به ورطه تکرار تاریخ و زورورزی های متقابل با اروپا و آمریکا می اندازد.

غرب هم باید دریابد که اوکراین برای روسیه هرگز یک کشور خارجی نیست. تاریخ روسیه به نام «کیف – روسیه» آغاز شد و مذهب از اوکراین به روسیه راه یافت. اوکراین قرن ها بخشی از روسیه محسوب می شد، و تاریخ روسیه و اوکراین پیشتر از آن به هم گره خورده بود. برخی از مهمترین جنگ ها برای آزادی روسیه – که با نبرد پولاتاوا در سال ۱۷۰۹ آغاز شد – در خاک اوکراین به وقوع پیوست. «ناوگان دریای سیاه»، ابزار اعمال قدرت روسیه در دریای مدیترانه، از طریق اجاره بلندمدت در بندر سواستوپل در شبه جزیره کریمه مستقر شده است. حتی مخالفان سرسخت دولت اتحاد شوروی سابق همچون الکساندر سولژنیتسین و ژوزف برادسکی تأکید داشتند که اوکراین بخش جدایی ناپذیر تاریخ روسیه و البته کشور روسیه است.

اتحادیه اروپا باید دریابد که دیوانسالاری تأخیر آمیز و پیروی استراتژی از سیاست های داخلی در مذاکره برسر پیوستن اوکراین به اروپا موجب شد که مذاکرات به بن بست بیانجامد. سیاست خارجی هنر تبیین اولویت هاست.

عامل شکاف، مردم اوکراین هستند. آنها در کشوری با تاریخی پیچیده و ترکیبی چندزبانی زندگی می کنند. بخش غربی اوکراین سال ۱۹۳۹ – زمانی که استالین و هیتلر مشغول تقسیم سرزمین ها میان خود بودند – به اتحاد شوروی پیوست. سال ۱۹۵۴ نیکیتا خروشچف، که خود زاده اوکراین بود، در بخشی از بزرگداشت سیصدمین سالگرد توافق روسیه با قوم کازاک، شبه جزیره کریمه را – که ۶۰٪ ساکنانش روس هستند، به اوکراین بخشید. بخش غربی اوکراین، عمدتاً پیرو کلیسای کاتولیک است؛ بخش شرقی عمدتاً ارتودکس روسی است. ساکنان غرب اوکراینی زبان اند و ساکنان شرق، روس زبان. هر تلاشی از جانب یکی از این دو جناح برای تسلط بر دیگری در نهایت به جنگ داخلی و جدایی یک بخش منجر خواهد شد. برخورد با اوکراین به عنوان بخشی از مقابله شرق با غرب موجب خواهد شد که چشم انداز پیوستن روسیه و غرب، به ویژه اروپا، در یک نظام همکاری بین المللی را برای چند دهه به تأخیر خواهد انداخت.

اوکراین، که از قرن چهاردهم میلادی به بعد همواره تابع یک کشور خارجی بوده، ۲۳ سال است که استقلال یافته. تعجبی ندارد که رهبران اوکراین هنر سازش کردن را نیاموخته اند. سیاست اوکراین در سال های پس از استقلال به روشنی نشان می دهد که مشکل امروز در تلاش هایی ریشه دارد که سیاستمداران هر دو جناح برای تحمیل نظرشان به جناح مخالف در پیش گرفته اند. اصل مناقشه ویکتور یانوکویچ با یولیا تیموشکنو هم از همین جا سرچشمه می گیرد. این دو نفر نماینده دو جناح اوکراین هستند و تمایلی به مشارکت دادن طرف مقابل در قدرت نشان نداده اند. خط مشی عاقلانه دولت آمریکا در قبال اوکراین این می تواند بود که راهی برای مشارکت و همکاری دو بخش مختلف کشور ارائه کند. باید به دنبال آشتی باشیم، نه سلطه یک جناح بر دیگری.

روسیه و غرب، و جناح های مختلف اوکراین بر اساس این اصل عمل نکرده اند. هر یک به نوبه خود وضع را وخیم تر کرده است. روسیه نخواهد توانست راه حلی نظامی بر اوکراین تحمیل کند مگر آن که در این زمان که بسیاری از مرزهایش در خطر است، خود را منزوی کند.

آقای پوتین باید این نکته را دریابد که رویکرد نظامی جنگ سرد دیگری خواهد آفرید. ولادیمیر پوتین استراتژیستی است که در زمینه تاریخ روسیه سخت جدی است، اما در درک ارزش ها و روانشناسی ایالات متحده چندان تبحر ندارد. سیاستگذاران ایالات متحده هم به نوبه خود درک کاملی از تاریخ و روانشناسی روسیه ندارند.

رهبران همه جناح‌ها باید به جای رقابت در ژست گرفتن، نتایج کارشان را در نظر بگیرند. تصور من از نتیجه‌ای که با ارزش‌ها و منافع امنیتی همه طرفین سازگار باشد این است:

۱. اوکراین باید حق داشته باشد که آزادانه شرکای اقتصادی و سیاسی‌اش را – از جمله در اروپا – انتخاب کند.

۲. اوکراین نباید به ناتو بپیوندد. ۷ سال پیش که این مسأله مطرح شد، موضع من همین بود.

۳. اوکراین باید در تشکیل دولتی همساز با خواسته‌های مردمش آزاد باشد. رهبران خردمند اوکراین هم باید سیاست‌آشتی میان بخش‌های مختلف کشورشان را در پیش بگیرند. در زمینه بین‌المللی، باید موضعی شبیه به فنلاند اتخاذ کنند – فنلاند در مورد استقلال خود هیچ تردیدی برای دنیا باقی نگذاشته و در حالی که در بیشتر زمینه‌ها با غرب همکاری می‌کند، به دقت از خصومت‌های نهادینه با روسیه پرهیز می‌کند.

۴. این که روسیه بخواهد کریمه را به خاک کشورش منضم کند با قوانین دنیای امروز سازگار نیست. اما روسیه می‌تواند بر روابط کریمه با اوکراین فشار کمتری بیاورد. بدین منظور، روسیه باید حق حاکمیت اوکراین بر کریمه را به رسمیت بشناسد؛ و اوکراین هم به نوبه خود در انتخاباتی با حضور ناظران بین‌المللی خودمختاری کریمه را تقویت کند. این روند، از بین بردن هرگونه شبهه درباره ناوگان دریای سیاه در سواستوپل را هم دربرمی‌گیرد.

مواردی که اشاره کردم، یک سری اصول قابل اجراست نه تجویز نسخه. کسانی که با منطقه‌آشنایی دارند می‌دانند که همه این موارد به مذاق همه گروه‌های درگیر خوش نخواهد آمد. آزمون پیش روی ما رضایت کامل نیست؛ نارضایتی است که به طور عادلانه میان طرفین تقسیم می‌شود. اگر راه حلی بر اساس این اصول یا عناصر قابل مقایسه با آن به دست نیاید، لغزش به سوی جنگ شتاب بیشتری می‌گیرد. تا آن زمان فرصت زیادی نیست.